



۲۰۲۲/۰۳/۱۹



دوکتور محمد اکبر یوسفی

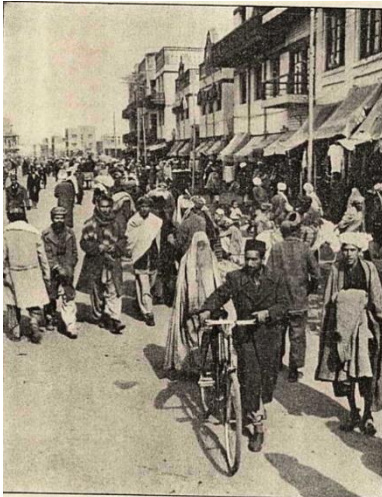
دوران "جنگ سرد" و اثرات آن بر افغانستان!

(قسمت دوم)

یادداشت: این قسمت مقاله قبلاً درست به تاریخ ۲۹ جنوری ۲۰۱۵م نشر شده است. پس از تصحیح اشتباهات ممکن تاییبی، بار دیگر برای نشر تقدیم است.

«در قسمت اول، لحظات اولی بروز فضای "جنگ سرد" را در عرصه بین المللی بیان داشتیم که تقسیم نوین جهان را، در "دو قطب" مشخص قدرت متخاصم، معرفی می نمود. اما آنچه با سرنوشت افغانستان در مناسبات با کشورهای این دو قطب ارتباط داشته می تواند، بیشتر قابل توجه می باشد. وقتی به گذشته قریب "چهل سال"، تداوم فضای جنگ سرد، مرور نمائیم، در حقیقت، در تعمیق و توسعه مناسبات متقابل افغانستان با این دو قدرت بزرگ جهانی، طوری انتباه گرفته می شود که، قدرت های بزرگ پس از جنگ دوم جهانی، بازهم از بقایای همان نقش قبلی «حایل» ای که بین قدرت های «بزرگ»، در زمان "استعمار کهنه" و رقبای قدرت های غارتگر وقت، طرح گردیده بود، در شرایط نوین، به شکل دیگری، استفاده نموده اند، با فرقی که جانب «اتحاد شوروی»، بعد از ختم جنگ دوم، در مناسبات با افغانستان، بر اساس ارزیابی مجله "شپیگل" ۱۹۵۵م، با موقف «بی طرفی»، کشور پادشاهی افغانستان، موافقت داشته است. آن قدرت بزرگ در سرحد شمال کشور افغانستان، روابط خود را در مطابقت با مشی سیاسی «همزیستی مسالمت آمیز»، بین سیستم های مختلف سیاسی، که در یک جانب "قدرت بزرگ" اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" و در جانب دیگر، در جوار جنوب سرحد آن "قدرت بزرگ"، کشور اسلامی، "پادشاهی محاط به خشکه" موقعیت داشته، طوری عیار می نموده است. آن کشور "بزرگ" به سیاست «عنعنوی بی طرفی» همسایه جنوبی خود، احترام داشته، می دانسته است، که یک کشور "پادشاهی" با اکثریت "اتباع مسلمان"، کم انکشاف بوده، در مجموع با مهر یک کشور کوهستانی، با دشت های ریگی خشک و "محاط به خشکه" شناخته می شده است. با وجود آنکه مفسر "شپیگل"، این "مشی مسالمت آمیز" اتحاد شوروی را جسورانه و رهنمودی خوانده است، در عین حال در سیاست خارجی واشنگتن در آنزمان، طوری که در گزارش تذکار یافته است، یک نوع "بی اطمینانی" نسبت به مشی موجود واشنگتن احساس می شده است که در آن روزها، حرف های ضرورت تغییر مشی آنها نیز شنیده می شده است. درین "گزارش تحلیلی شپیگل" که در باره افغانستان منتشر ساخته است، در شرایط و احوالی نشر می شود که در آن روزها "خروسچف" (دو سال قبل، جانشین "ستالین" شده بود) و "بولگانین" در مسیر راه پس از سفر رسمی به "هندوستان"، باید در کابل "توقف" می کردند و گزارشگران امریکائی، برادران "جوسیف و ستوارت

السوپ" خبر می دهند که در توقف آنها در "پایتخت پادشاهی افغانستان"، آنطوری که در واشنگتن "انتظار" دارند، ممکن افغانستان در برابر کمک های "اقتصادی" و "نظامی" مجبور به قبول نوعی از "غرامت" شوند، و در یک وضعیت "ماهواره معتدل"، در روابط با اتحاد شوروی، قرار گیرد. این خبر در "واشنگتن" باعث ایجاد "ناراحتی" گردیده بود و بعضاً آنرا نتیجه "کنفرانس ژنیو" می دانسته اند. عنوان این گزارش، مطالب را تا حدی واضح می سازد، وقتی این نشریه معتبر، افغانستان را در رقابت، بین دو قدرت بزرگ، با یک "دانه غله یا گندم بین دو تخت سنگ آسیاب" شباهت می دهد، واضح است که در حقیقت موقف افغانستان در رابطه با قدرت های بزرگ به خیث یک کشور مستقل تغییر کلی یا اساسی ننموده، فقط در دو بازیگر بزرگ، پس از جنگ دوم جهانی مخاصمت های



Hauptstraße in Kabul: Weich, aber strategisch wichtig
 ("جاده اساسی در کابل: نرم، اما از نگاه ستراتیژیک مهم")

، "شپینگل"، شماره ۵۱،

۱۴ دسمبر ۱۹۵۵م، نهمین سال پس از آغاز نشر، اولین گزارش مجله، در باره افغانستان.)

به آن اهداف آنها، بدون «قید و شرط» دست یابند. (ترجمه سطر تحت تصویر: "جاده اساسی در کابل: نرم، اما از نگاه ستراتیژیک مهم"، "شپینگل"، شماره ۵۱، ۱۴ دسمبر ۱۹۵۵م، نهمین سال پس از آغاز نشر، اولین گزارش مجله، در باره افغانستان.)

این موضوع هم چنان معلوم است، که ایالات متحده آمریکا، "قدرت بزرگ" و "رهبر جدید غرب"، کمک ها و همکاری های نظامی و اقتصادی و هم علمی تخنیکی آنرا با شرط شمول کشور افغانستان، در پیمانهای نظامی منطوقی، «ضد شوروی» و «ضد کمونیستی» منحصر ساخته بودند. درین سالها باید تخم آنچه کاشته شده باشد که کشور افغانستان بعداً با این بحران بی پایان خونین و ویرانگر روبرو شده است. تغییر در سیاست "خارجی" و در "دیپلوماسی" شوروی بعد از جنگ دوم جهانی در حالی صورت می گیرد که جانب مقابل، یعنی "ایالات متحده آمریکا"، که با ایجاد "پاکستان"، مناسبات جدید با "پاکستان"، که به عنوان جانشین حاکمیت "استعمار برتانیه" در شرق و جنوب کشور افغانستان، شناخته می شده است، و در حقیقت موقف رهبری و میراث استعمار برتانیه را تصاحب شده بود، بیشتر متمایل بوده است، تا این کشور را هر چه بیشتر، در مناسبات، «اتحاد ضد کمونیستی» مقید سازد، تا ازین طریق منجمله به سرحدات «حریف» نیز نزدیکتر باشد. "انتهی کمونیست ها" دایماً، اهداف "شوروی" را با تکیه بر اظهارات "قبلی تزار روس" ارتباط داده، تعریف می نموده اند، و چنین بیان می داشته اند، که گویا "شوروی می خواهد" از طریق افغانستان، به "آب های گرم" بحر هند و خلیج راه یابد. چنین تبلیغات و بدگمانی ها، سالیان طولانی، فضای تبلیغاتی را در انحصار داشته اند. حال اگر دقت لازم صورت گیرد، "هند برتانوی" یا مستعمره انگلیسی، بنابر وقوع حوادث تأریخ قدیم این قلمروها، صریحاً بیم از هجوم احتمالی و ناگهان مخالفان خود بر مستعمرات برتانوی، از طریق افغانستان و آن هم از طریق "دره خیبر" داشته است. اتحاد شوروی در سالهای بعد از ختم جنگ دوم جهانی،

با کشور هندوستان، که به استقلال رسیده بود، دارای روابط دوستانه شده است و با آن کشور هم چنان روابط خود را، بر اساس اصول "همزیستی مسالمت آمیز" عیار می نموده است. هم چنان قابل تذکر است، که ممکن در همین انگیزه موضوع منابع "انرژی" این منطقه نیز، به عنوان دلچسپی کسب نفوذ و تسلط، مورد توجه "انتهی کمونیست ها" دخیل بوده باشد، اما نباید از نظر دور داشت، که همین دو قدرت بزرگ، در مقایسه با دیگران، در کشور های خود آنها، منابع سرشار انرژی، نیز ذخیره داشته و دارند. بی ربط نخواهد بود، هر گاه شمه از وضعیت سیاسی-اجتماعی افغانستان را در سالهای قبل از ایجاد فضای جنگ سرد از نظر بگذرانیم، تا دیده شود، که افغانستان بحیث یک دولت در چه حالت، در میدان مناسبات جدید قدم گذاشته است. اما این واقعیت تلخ را هم، نباید از نظر دور داشته باشیم، که آنچه که اقل از قریب یکصد سال به اینطرف، در مسیر انکشاف دولنداری و رشد فرهنگ و اقتصاد در داخل کشور افغانستان، نقش مؤثر داشته است، عبارت است از مقابله دو حرکت عمده و متضاد، که علیه همدیگر، در مراحل مختلف، مشغول تلاش های رسیدن به قدرت، بوده اند. مقابله های آنها، خیلی خسارتبار بوده است. این دو حرکت، هر یک، در فرصت های مختلف از ترکیب جامعه "کثیرالانتهی" و "کثیرالفرهنگ" ما، برای کسب نفوذ خودها، سوء استفاده نموده اند. آنها با متوسل شدن به تحریکات، مبتنی بر استفاده نا مشروع و جنایتبار از تفاوت های طبیعی "نژادی" و هم چنان از تفاوت های، "لسانی"، توأم با مواضع "بنیادگرایی"، در وقفه های مختلف، به شدت در ساحة نفاق اجتماعی افزوده اند. در مراحل مختلف، غلبه مؤقت و نوسانی یکی بر دیگری هم که بوقوع پیوسته است، هر یک هم چنان در مقاطع زمانی مختلف، باعث ایجاد مراحل "بحرانی" نیز گردیده اند. سالهای قبل از جنگ دوم جهانی را همه بیاد دارند. درین جا می توان بطور مشخص و به عنوان نمونه مثال، از "اغتشاش"، به رهبری "بچه سقاء" (۱۷ جنوری ۱۹۲۹ تا ۱۳ اکتوبر ۱۹۲۹م) یاد نمود، که باعث شکست و توقف "ریفرم های مترقی" آغاز یافته بعد از کسب استقلال کشور، گردیده است. نباید فراموش کنیم، که در وقایع ۸۶ (حال: ۹۳) سال قبل هیچ یکی از نسل های بعدی در وقایع "مسئولیت" نداشته است، پس چه "افتخار" و چه "اعتراض" و یا "انتقاد" می تواند، منطقی باشد، وقتی به آدرس این نسل های بعدی نمی توان، بار مسئولیت را نسبت داد، پس این نسل هم حق ندارد، بر آنچه گذشتگان در زندگی خود انجام داده اند، افسانه های اعتراضی و یا توصیفی بنویسند و اذهان نسل های بعدی را به آنچه مغشوش سازند که آن وقایع قابل تغییر و برگشت بوده نمی تواند. وقتی گذشته نمی تواند تغییر داده شود، پس فقط ممکن است که همه حوادث را با آن کیفیت و کمیت که رخ داده است، پذیرفت که جز تاریخ است. آنچه از اهمیت برخوردار است، اینست که نسبت به وقایع و نتایج آن، چگونه می نگریم و از آن می آموزیم، تا در طرز العمل ما در آینده، آن همه اشتباهات احتمالی و اعمال نا شایسته ممکن تکرار نه گردد. "ریفرم های" آن زمان، از جانب یک "پادشاه تحول طلب"، براه افتاده بود. این تصور را از کله بیرون کنیم، که گویا "پادشاهان" هیچگاه اشتباه نکرده باشند. اشتباه مشخص را باید توضیح داده بتوانیم. به عبارت دیگر رهبری حرکت از جانب بخش بالایی یا فوقانی جامعه و از طرف محافل معین در حاکمیت، صورت می گرفت، که به معیار معین و محسوس از حمایت، بخشی از نسل جوان، در تحت نام، "جوانان افغان" و گروهی از تحول طلبان "روشنفکری مختلط"، بنام "مشروطه خواهان" نیز برخوردار بوده است. در رابطه با این وقفه زمانی، "واریتاتن گریگوریان"، که در مجموع، از مرحله "مدرنیزیشن" و "پرابلم های" بی شمار کشورما حکایت می کند، تسلط ۹ ماهه، "بچه سقاء" را، تسلط "امیر باندیت"، تعریف نموده است. (کتاب "گریگوریان" تحت عنوان: "بروز افغانستان مدرن"، "سیاست ریفرم و تجدید" از سال ۱۸۸۰م تا ۱۹۴۴م، چاپ سال ۱۹۶۹م، صفحه ۱۷۵). این محقق، دوره "بچه سقاء" را با چند کلمه مختصر یک دوره تسلط "انارشی و تخریب اقتصادی" نامیده است، بطور مختصر آن سیاست را کاملاً "ارتجاعی"

ارزیابی می کند. مؤرخ واضحاً بیان می دارد، که این اهداف بخاطر "متوقف ساختن"، تصامیم "ترقی خواهانه امان الله" براه انداخته شده است. (همانجا). این ۹ ماه "ویرانی"، و "گرایش عمیق بسوی قرون "اوسطی" و کاملاً یک "انارشی بی باک" نسبت به کلتور سیاست دولتی "مُدرن"، هم چنان جز تاریخ کشور ماست، که مانند هر روز و هر ماه و هر سال دیگر، لازم به ارزیابی دقیق و مستند، بدون هر گونه تمایل نا مناسب، می باشد. قضاوت ها نباید در تحت تأثیر خوشبینی و یا بد بینی با کدام فرد و یا گروه اجتماعی صورت گیرد، بلکه وضعیت به همان کیفیت و ماهیت به نسل آینده، اگر تلخ است و یا شیرین، انتقال داده شود. خساراتی که بر کشور افغان ها، تنها در اثر دوره ۹ ماهه "بچه سقاء" و "پیروان" او و هم بعد از آن در جریان مرحله خاموش ساختن "شورش"، در همه ساحات رخ داده بود، به نسبت آغاز جنگ دوم جهانی، و شرایط نا مساعد مناسبات خارجی، بسادگی مرفوع شده نمی توانست. همین مؤرخ در آلمان، پس از تشخیص جنبش ها و محافل سیاسی، گروه "مُدرنیست های ناسیونالیست" را، در برابر "متنفذین سنتی" و "روحانیون بنیادگرای" به مقابله تأریخی، یافته است. این وضعیت هم بر عمق و هم بر وسعت، وابستگی طولانی کشور، بعد از آن نیز اثر گذاشته، و به حجم نیازمندی های اساسی حیاتی، افزوده است. در نتیجه این وقایع ویرانگر و چور و چپاول پی در پی، علاوه از اینکه "کلتور دولتداری" ضعیف را نابود ساخته است، فقر وسیع نیز در جامعه ریشه دوانیده است، که در طی یک قرن بعدی، این کشور را باز هم، در قطار کشورهای کمترین انکشاف یافته، قرار داده است. بعد از خاموشی "اغتشاش"، به رهبری ("سپهسالار": قبل از "اغتشاش" و "انارشی")، که به پادشاهی رسید و لقب "اعلیحضرت محمد نادر شاه"، به ایشان تعیین گردید، قریب سه سال فرصت داشته است، تا قسمتی از اساسات دولتی و اداره را، بکمک برادران و "خانواده بزرگ" خود، اساس گذاری نماید. تجارب نشان داد، که "سقوط" یک دولت از طریق "کودتا"، "توطئه"، "شورش" و "اغتشاش" ساده تر، ولی حفظ آن، خیلی دشوارتر است. اما مقابله با انواع "انارشی ها" و بی نظمی ها، هم کار ساده بوده نمی تواند. پس از قتل پادشاه، "اعلیحضرت محمد نادر شاه"، پسر نوجوان ایشان، به کمک و موافقت خانواده، بر تاج و تخت نشاند می شود. درین مرحله در کشور "آلمان"، که با پادشاهی زمان "ریفرم" های پادشاه امان الله خان، حاضر به همکاری بوده است، قدرت حکومتی را "حزب ناسیونال سوسیالیست (نازی ها)، تحت رهبری "ادولف هیتلر"، بدست گرفت، فقط شش سال از پادشاهی "اعلیحضرت محمد ظاهر شاه" می گذشت که آتش جنگ دوم جهانی افروخته شد. نباید این حقیقت را هم از نظر دور داشته باشیم، که کشور عقب افتاده افغانستان "محاط" به خشکه، کوهستانی و نسبتاً کم آب و دست نخورده، برای رشد و انکشاف آن، از جهات مالی و پولی، ظرفیت ها و عواید داخلی لازم و کافی در اختیار نداشته است. صرفنظر از پائین بودن سطح سواد خواندن و نوشتن در بخش های وسیع جامعه و نیازمندی های عدم موجودیت یک سیستم "مُدرن اداری"، عاری از "فساد"، در مسیر عادی انکشافی آن، بخصوص ایجاد و انکشاف یک سیستم "مُدرن" دولتی، در وقفه های زمانی بی حساب، موانع توقف دهنده و تخریب کننده، ایجاد گردیده است. کشورهای حوزه غرب، در سطح جهانی، به رهبری ایالات متحده "امریکا" از همان "آغاز فضای جنگ سرد"، در تحت نام "نوهاو"، و هم چنان در بخش های معین "تخنیکی"، مقرراتی را وضع نموده بودند، که در ایجاد و توسعه مناسبات، با کشورهای دیگر، شرایط خاص خود را داشته است. با تعیین لیست تحریم صادرات "تولیدات" معین و "تخنیک مُدرن"، برای بعضی از کشورها نیز معین ساخت، که ممکن این وضعیت و محدودیت ها، هم چنان، بر کشورهای کم رشد نظیر افغانستان، که این کشور "پادشاهی"، در عرصه بین المللی بر موقف "بی طرفی" تأکید می ورزیده است، اما با اتحاد شوروی دارای مناسبات همکاری "علمی - تخنیکی" و سایر توافقات بوده است، فاقد اثرات منفی نبوده باشد. چنانچه، در نیمه دهه

پنجاه قرن بیست، که چند سالی هم از فضای جنگ سرد گذشته بود، دولت وقت افغانستان، رسماً "تقاضای" مشخص،



برای دریافت "تسلیمات" و تعلیم و تربیت "افسران اردو"، از مقامات ایالات متحده آمریکا، نموده است، که از جانب قدرت بزرگ، ایالات متحده آمریکا، در مقابل، برای پذیرش تقاضای حکومت رژیم پادشاهی افغانستان، "شرط" عضویت افغانستان را، در "پیمان نظامی" مورد نظر مطرح ساخته است. در چنین شرایط، قطب مقابل، یعنی "اتحاد شوروی" حاضر شده است، تا چنین همکاری را، بدون وضع "شرط"، ممکن سازد و به "تقاضای" دولت وقت افغانستان، جواب مثبت دهد. وقتی به پروژه های بعدی در کشور می نگریم، که بعد از جنگ دوم جهانی در افغانستان، توسط این قدرت ها عملی شده است، علایمی را بدست می دهد، که هر یک از آنها، حتماً در فکر، دریافت "امتیاز"، در ساحات معین بوده اند. چنانچه در صفحات شمال، "پروژه های شوروی" و در جنوب "پروژه های ایالات متحده" بیشتر دیده شده است. در جریان جنگ دوم جهانی، کشور افغانستان، مانند زمان جریان جنگ

اول جهانی، موقف "بی طرفی عنعنوی" آنرا حفظ نموده است. افغانستان بحیث یک "کشور اسلامی" و به عنوان کشور بی طرف، یا "غیر منسلک"، علاوه از اینکه عضویت سازمان ملل متحد را، بحیث یک کشور عضو سابقه دار حفظ داشته است، بنا بر همان خطوط معین اصول "سیاست خارجی" آن، در مجامع بین المللی، باید موضعگیری خاص خود را هم، تا حدی با توجه به ذهنیت ها در داخل کشور اتخاذ، می داشته است، که در بین این دو "قطب" ساده هم نبوده است. در قطار مناطق "بحرانی" جهان، بعد از جنگ های اول و دوم جهانی، یکی هم معضله "شرق میانه" و موضوع، "سرنوشت مردم فلسطین" شمرده شده و می شود، که جوانب "تعیین کننده"، در تعیین سرنوشت مردم این منطقه، یعنی طرف های "جنگ سرد"، شناخته شده اند. برای دولت و مردم افغانستان، هم چنان یکی از موضوعات مهم شمرده می شود، که همواره باید، با دقت لازم، در رابطه با حوادث آن برخورد می نمود. یکی از رشته های مهم پیوند با این منطقه، در پهلوی دیگر عوامل، باید انگیزه های اشتراک "دین و مذهب" و وجوه مشترک کلتوری نیز بوده باشد. از جمله حوادث شرق میانه، بطور نمونه به حادثه ذیل توجه نمائید: مجله "شپیگل"، در شماره ۴۸ سال ۱۹۶۷م آن، در رابطه با جنگ "اعراب - اسرائیل" با تعیین عکس "تیودور هیرسل" (Theodor Herzl)، در پشتی "مجله"، تحت عنوان: "شرق میانه / یهودی ها و اعراب، افسانه قدرتمند" گزارش مفصلی از وضعیت جنگ، بدست نشر می سپارد. شدت "بحران" که مستقیماً بعد از "جنگ دوم جهانی"، در سال ۱۹۴۸/۴۹، با ابعاد و ماهیت نوین آغاز یافته بود، حال بیشتر از پیش وخیم تر گردیده است. شپیگل در متن مقاله، با اشاره، به تصاویر پشتی مجله، یک رسامی را که «حضرت موسی در "کوه نیبو" و یک عسکر "اسرائیلی" را در کانال "سونیز" نشان می دهد، چنین افاده می نماید، که "عودت بعد از ۲۵۳۶ سال رخ داده است. معلومات مختصر در باره "تیودور هیرسل" در سمت چپ عکس بطور خلص چنین یاد شده است: "توبیسندۀ اطریشی - هنگری با منشاء یهودی، مؤلف کتب و ژورنالیست. او را "مؤسس سیاست "صیہونیزم مُدرن" می دانند. (متولد: ۲ می ۱۸۶۰م در "پست" (Pest) هنگری. وفات: ۳ جولای ۱۹۰۴م در اتریش). نقش این قدرت

های بزرگ را می توان، قریب یک ونیم سال بعد مشاهده نمود. "شپیگل"، با نشر تصاویر و گرافیک ها، اصطلاح "دیکنه - صلح" را با علامت سؤالیه مطرح نموده است، در گرافیک وسطی در سمت چپ "دست ایالات متحده آمریکا" و در سمت راست، "دست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" را نشان می دهد، که در سر زمین "فلسطین" چه نقشی را ایفاء می نموده است. در تصویر سومی، "رئیس جمهور ناصر" را در جبهه "سوئیز" (Suez) نشان می دهد، که بر "اعتدال" تأکید می نموده است. این چند نمونه از وقایع شرق میانه، فقط به عنوان مثال ذکر شده است. "شپیگل" در رابطه با "پلان صلح" در شرق میانه می نویسد: "زمانی که کوماندوهای اسرائیلی در میدان هوایی بین المللی "بیروت" ۱۳ بال طیاره مسافربری لبنانی را با انفجار کاملاً تخریب و به پارچه های آهن پاره مستعمل مبدل ساخت، به عنوان نمونه طرز دید جهانیان را، از مجله "نیوزویک" نقل نموده، می نویسد: "یک ده تا خیلی زیاد" بوده است. دو روز بعد از آن، عمل تلافی جویانه اسرائیل، در مقابل حمله سوء قصد بر "طیاره" ایل - ال" در "آتن"، "مسکو" به حکومت های "واشنگتن"، "لندن" و "پاریس" بطور غیر مترقبه و به اصطلاح غافلگیرانه، "پلان صلح" را برای شرق میانه، پیشکش نمود. تصویر سمت چپ، کشتی شوروی را با "قوای محدود روسی" در "بندر پورت سعید" نشان می دهد. اعراب و اسرائیل، که بحیث مخالفین یکدیگر، "سه جنگ" را در دو دهه به پیش برده اند و اینک در طول ۱۹ ماهی که از آخرین "اوربند" می گذرد، باز هم علیه همدیگر، به فیر ادامه می دهند. بر اساس این پیشنهاد "مسکو"، لازم بوده است، تا چهار قدرت بزرگ مانع آنها گردند و به آرامش دست یابند. در رابطه با حمله بر "بیروت"، "شپیگل" می نویسد، که با حمله بر "بیروت" بیشتر از همه محاربه های دیگر بعد از جنگ برق آسای سال ۱۹۶۷م، خطر آن محسوس است، که "مارپیچ" (Spirale) "ترور" و "ضد ترور" یک جنگ جدیدی را تحریک نماید، که احتمالاً قدرت های بزرگ هم در آن کشتانیده خواهند شد. ("شپیگل"، صفحه ۷۶).

از آغاز فضای جنگ سرد (۱۹۴۷م) در عرصه بین المللی، الی سال ۱۹۷۳م، فقط ۲۶ سال می گذشت، که در افغانستان رژیم سلطنتی سقوط داده شد. در قسمت اول، درباره اوضاع افغانستان درین سال "بحرانی"، مجله "شپیگل" از موقف رژیم "کودتای سفید" در کشور ما و هم در باره حوادث این سال در سراسر جهان معلومات ارائه گردیده است، که حادثه افزا بوده است. ازینکه تغییر رژیم بدون "خونریزی" صورت گرفت، ممکن است، در آن لحظات در محافل بین المللی، بحیث یک حادثه "داخلی" و یا "تغییر در قصر" در نظر گرفته شده باشد. تحلیل عمیق از عوامل درینجا نمی گنجد، اما حقیقت آنست که افغانستان از انکشافات بین المللی مستقل و مجزا نبوده است. "روشنفکران" افغان هم، در تحت آن شرایط ملی و بین المللی، به جستجوی، راه حل مسایل حیاتی خود بوده اند. در همان سال در جهان و در اطراف افغانستان وقایع زیادی رخ داده است، که بر دولت افغانستان، همان وقایع هم ممکن، بی تأثیر نبوده باشد. منازعات شرق میانه، قریب پنج سال بعد از جنگ های ۱۹۶۷م، باز کسب شدت



« جنگ سوم جهانی بر سر فلسطین؟ »
 « امر گوریلا - عرفات »، شماره ۴۸ سال ۱۹۷۴م

نموده است. رژیم های سابق و امروز افغانستان ممکن، به کشور های این منطقه، به نسبت عواید سرشار "پترودلر" آنها، چشم امید "کمک" داشته بوده باشند. نقش هواداران آنها را بعداً، روشنتر خواهیم دید. باز هم وخامت در شرق میانه کسب شدت می نمود و راه "حل مسئله فلسطین"، با سنگ اندازی ها و با دشواری مواجه گردیده، که تا هنوز به درازا کشیده شده است. مجله "شپیگل": درین زمان، تصویر ی را در پشتی مجله با این مفهوم به نشر می سپارد:

"شیخ های نفت علیه اروپا". در شماره ۴۶ تاریخ ۱۹۷۳/۱۱/۱۲ در جملات مقدماتی چنین می خوانیم: " اعراب با تانک و راکت خواستند، اسرائیل را ضربه زنند. حال با سلاح نفت می خواهند دوستان اسرائیل را هدف بگیرند. اروپا ی ثروتمند و غنی، از خود اثر نشان می دهد، زیرا ضرورت انرژی آن، رو به افزایش است. با تفاوت از سابق، این بار شیخ های عرب و انقلابی های اجتماعی یک جا اند- مقدم بر همه، از طریق اسلام، باهم متحد و مرتبط شده اند." تصاویر از چپ به راست: "انور سادات" (مصر)، "ملک فیصل" (عربستان سعودی)، "بومیدین" (الجزایر)، "معمر قذافی" (لیبیا)، "عیسی" (بحرین)، "سید" (ابو ظبی). قریب یک سال بعد از جنگ "شش روزه" ماه "اکتوبر ۱۹۷۳م"، بین اعراب و اسرائیل، مجله "شپیگل" در شماره ۴۸ سال ۱۹۷۴م، در حالیکه از "عرفات"، به عنوان "آمر گوریلا ها" نام برده شده است، در گزارش آن به ارتباط اوضاع شرق میانه، سؤالی را به این متن مطرح نموده است: "جنگ سوم جهانی بر سر فلسطین؟" "جنگ اکتوبر" در شرق میانه، بین "اعراب و اسرائیل" در سال ۱۹۷۳م، کودتای "چیلی" و غیره همه و همه، فارغ از "نفوذ" پیش برنده های بازی بزرگ در فضای جنگ "سرد" و طراحان «جنگ های نیابتی» نبوده است .

ادامه دارد.....



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید